

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/12/02

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى علیه) در بخش دوم نکاح منقطع، احکام هشت‌گانه‌ای را ذکر کردند که پنج حکم از این احکام هشت‌گانه گذشت. [1] حکم ششم این است که فرمودند: «لا يقع بها طلاق و تبين بانقضاء المدة و لا يقع بها ايلاء و لا لعان على الاظهر و في الظاهر تردد اظهره انه يقع». [2] این حکم ششم بیان فرق بین نکاح دائم و نکاح منقطع است. قبلاً ملاحظه فرمودید اگر اصل نکاح که حقیقت جامعی است حکمی داشته باشد، مشترک بین دائم و منقطع است؛ ولی اگر اصل نکاح حکم مشترکی نداشت، بلکه منقسم شد به دو قسم دائم و منقطع، هر کدام حکم خاص خودشان را خواهند داشت.

فرمودند: نکاح دائم احکامی دارد که در نکاح منقطع نیست - غیر از آن بحث‌های گذشته - طلاق از مختصات نکاح دائم است، همچنین ارثی را که بعداً ذکر می‌کنند، ایلاء و لعان این‌چنین است، ظهار از مختصات نکاح دائم است، مگر مرحوم مفید [3] و سید مرتضی [4] (رضوان الله تعالی علیهما) که در جریان «ایلاء و لعان» یا «ایلاء و ظهار» در نکاح متعه با آنچه معروف بین اصحاب است هماهنگ نیستند. براساس نظر مرحوم محقق و آنچه معروف بین اصحاب (رضوان الله تعالی علیهم) است این است که طلاق در نکاح منقطع نیست وضع آن روشن است؛ زیرا با انقضای مدّت از یکدیگر جدا می‌شوند، با هبه مدّت یا ابراء «ما فی الذمه» جدا می‌شوند و مانند آن.

پرسش: به هر حال طلاق در نکاح منقطع هست؛ منتها کیفیت‌ها فرق می‌کند.

پاسخ: نه، اصلاً طلاق یک تعبّد شرعی است لفظ خاص می‌خواهد، حضور شاهدین می‌خواهد که عدل باشند و در ظُهر غیر مواقعه می‌خواهد؛ اما بینونت چه در ظُهر باشد و چه در عادت، چه در حضور باشد و چه در غیاب عادل، این بینونت حاصل می‌شود؛ نظیر اجاره که وقتی مدت تمام شد اجاره منقضی می‌شود.

در جریان «ایلاء» که بحث آن گذشت: ایلاء عبارت از این بود که مرد سوگند یاد کند ابداً یا بیش از چهار ماه آمیزش نکند و غرض او ایذاء زن باشد. از این معنا پیدا است که در نکاح دائم هست نه در نکاح منقطع؛ چون در نکاح منقطع زن حَقّ استمتاع ندارد، این حَقّ استمتاع فقط برای مرد است؛ بنابراین چه سوگند یاد کند و چه سوگند یاد نکند می‌تواند این عمل را انجام ندهد. پس این کار فقط در نکاح دائم است.

بعضی‌ها خواستند بگویند این ایلاء چه در نکاح دائم و چه در نکاح منقطع هست؛ برای اینکه آیه سوره مبارکه بقره دارد که «الَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ» این «نساء» در آیه مطلق است. پاسخی که دادند - البته به روایات این پاسخ درست است؛ اما پاسخی که دادند به خود آیه، این محلّ بحث بود - آن پاسخ دو امر بود: یکی به خود آیه پاسخ دادند و یکی به

روایات؛ مخالف در مسئله هم چون مرحوم مفید و سید مرتضی هستند، سعی می‌کردند که هم حرف این بزرگواران را خوب بشوند و هم پاسخی بدهند. مرحوم مفید و مرحوم سید مرتضی اینها قائل‌اند که در نکاح منقطع، ایلاء هست؛ استدلال آنها هم به اطلاق آیه است. آیه 226 سوره مبارکه «بقره» این است: «الَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ» [5] اینها می‌گویند نساء مطلق است، چه عقد منقطع و چه عقد دائم، «تَرِثُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» زن چهار ماه صبر کند، چون چهار ماه مرد می‌تواند این کار را نکند، «فَإِنْ قَاءُوا»؛ اگر مردها مراجعه کردند که «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» و اگر مراجعه نکردند که حکم خاص خود را دارد.

مرحوم مفید و سید مرتضی به این اطلاق «نساء» در آیه تمسک کردند «الَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ». فقهای دیگر پاسخ دادند که این اطلاق تقیید پیدا کرده یا عموم تخصیص پیدا کرده است؛ برای اینکه در آیه 227 دارد: «وَأَنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ» این ضمیر «عَزَمُوا» به همان «الَّذِينَ» برمی‌گردد و به همان «يُؤْلُونَ» برمی‌گردد، و طلاق مخصوص نکاح دائم است در نکاح منقطع که طلاق نیست. پس معلوم می‌شود در زمینه‌ای که طلاق هست، ایلاء همان جاست؛ آن جایی ایلاء هست که طلاق باشد؛ زیرا در زمینه ایلاء دارد که اگر این شوهرها رجوع کردند که حکم منتفی است و اگر تصمیم طلاق گرفتند، حکم آن «کذا و کذا» است. پس معلوم می‌شود زمینه، زمینه‌ای است که طلاق در آن راه دارد، و زمینه‌ای که طلاق راه داشته باشد نکاح منقطع نیست، نکاح دائم است. و روایاتی که هست البته روایات درست است.

سید مرتضی (رضوان الله تعالی علیه) که «ابن ادریس» همان راه ایشان را طی کردند که قائل نیستند خبر واحد حجّت است، به خبر اعتماد نمی‌کنند، مخصوصاً خبر بخواهد به اطلاق یا عموم آیه آسیب برساند و آن را تخصیص بزند. سید مرتضی اصلاً خبر واحد را «فی نفسه» حجّت نمی‌داند، چه رسد به اینکه این خبر بتواند اطلاق یا عموم آیه را تخصیص بزند.

این را در «اصول» ملاحظه فرمودید که آیا تخصیص مقدّم است یا استخدام؛ استخدام هم یک نکته ادبی است که از «ادبیات» به «اصول» آمده است، «اصول» این را نداشت یعنی نداشت! شما در مطوّل در صنایع و ظرایف بیان و بدیع، فنّ استخدام را می‌بینید، استخدام یک مسئله ادبی است؛ یعنی مربوط به بیان و بدیع است، کاری به «اصول» ندارد، از آن جا به «اصول» آمده است و این را قرآن راهنمایی کرده است. این علوم ادبی از خود قرآن برخاست، وگرنه عرب ادبیات مدّونی نداشت، کتابی نداشت، نحو و صرف مدّونی نداشت، بیان و معانی بدیع مدّونی نداشت، اینها را قرآن به بار آورد. یک سلسله قریحه‌هایی بود، غریزه‌هایی بود، شیوه‌هایی بود در گفتاری؛ اما نوشتاری یک کتابی داشته باشد، یک قاعده‌ای داشته باشد که فاعل مرفوع است، مفعول منصوب است، اینها که نبود. به برکت اسلام این علوم آمد و از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) هم این قواعد برخاست، وگرنه یک یعنی یک! یک کتاب در جاهلیت نبود که شما بگویید قواعد عربی این است، اینها برابر ذوق داوری می‌کردند؛ لذا قبایل هم گوناگون حرف می‌زدند، اسلام آمد به عرب و عربیت آبرو داد. و این قاعده استخدام از ظرایف معانی و بدیع است که در مطوّل و مانند مطوّل مطرح است و از قرآن کریم گرفته شد و آن این است که اگر ما یک عام یا مطلق را اول بگوییم، بعد یک ضمیری به بعضی از آن برگردد نه همه، این را در «ادبیات» می‌گویند استخدام، این یعنی چه؟ یعنی از این لفظ که اول ذکر می‌کنیم یک معنا اراده کنیم، وقتی بار دوم ضمیری به بعضی از آن برمی‌گردد از همین کلمه از آن جایگاه که مرجع ضمیر است معنای دومی را اراده کنیم؛ این کجا، تخصیص کجا؟!!

چون عمق استخدام به «اصول» نیامد، اینها خیال می‌کنند مخصّص است. دست آنها که به ادبیات و معانی و بدیع باز بود و از این اصولی‌نویسی که این‌طور بودند، اینها می‌گویند امر دایر بین تخصیص و استخدام است. اگر آیه آمد «لَّذِينَ يُؤْلُونَ»؛ این «لَّذِينَ» و این «يُؤْلُونَ»، «مِنْ نِسَائِهِمْ»، این «نساء» در آیه مطلق است یا عام است، چه منقطع و چه دائم. ما ضمیری نداریم که به «نساء» برگردد، ضمیری داریم که به شوهرهای این نساء برمی‌گردد؛ این شوهرها، شوهرهای نکاح منقطع‌اند یا شوهرهای نکاح دائم؟ در جمله اولی‌به‌قرینه اینکه «نساء» مطلق است، این «لَّذِينَ» و این «يُؤْلُونَ» مطلق شوهر است، شوهر نکاح دائم و شوهر نکاح منقطع؛ اما «إِنْ عَزَمُوا» ضمیر این «عَزَمُوا» به شوهرهای نکاح دائم برمی‌گردد، سخن از «نساء» نیست، این‌جا ضمیری به «نساء» بر نمی‌گردد، ضمیر «هم» در «عَزَمُوا»، به «لَّذِينَ»، به «يُؤْلُونَ» بر می‌گردد؛ آنها شوهرهای نکاح دائم و نکاح منقطع بودند، چرا؟ به قرینه اینکه «نساء» مطلق است، ضمیر «هم» در «عَزَمُوا» به شوهرهای نکاح دائم بر می‌گردد. استخدام که از فنون ادبی است می‌گوید ضمیر «لَّذِينَ» یا خود «لَّذِينَ»، ضمیر «يُؤْلُونَ» این مطلق شوهر است، یک؛ ضمیر «هم» «عَزَمُوا» وقتی که بر می‌گردد به آن «لَّذِينَ»، این «لَّذِينَ» یعنی شوهرهای زنان نکاح دائم؛ یعنی دو لفظ است و دو مفهوم است، نه اینکه ما یک لفظ داشته باشیم، یک مفهوم و عام باشد تا بعدی بیاید او را تخصیص بزند. لذا آنهایی که به علوم ادبی آشنایی دارند، در کتاب‌های اصولی خود می‌گویند امر دایر است بین «تخصیص» و «استخدام»، ما دلیلی نداریم، تساقط می‌کنند. پس نمی‌شود گفت چون مسلم است ضمیر «عَزَمُوا» درباره طلاق است که دارد «وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ»، این مخصّص «لَّذِينَ» است، مخصّص «يُؤْلُونَ» است؛ یعنی شوهرهای نکاح دائم، این روشن نیست و وقتی این نشد، دست مرحوم مفید و سید مرتضی از آیه کوتاه است؛ روایات هم البته دارد که مخصوص نکاح دائم است، نکاح منقطع نیست.

پرسش: ارجاع ضمیر به شوهرهای زنان نکاح دائم بر خلاف ظاهر آیه است. خود «لَّذِينَ يُؤْلُونَ» را فرض کرده که اینها «عَزَمُوا الطَّلَاقَ» هستند.

پاسخ: آن «لَّذِينَ يُؤْلُونَ» به قرینه «نساء» مطلق است، این «عَزَمُوا» ضمیر «هم» در آن بر می‌گردد به «لَّذِينَ»، این «لَّذِينَ» شوهرهای مطلق بودند، همسران مطلق بودند، چرا؟ برای اینکه «نساء» در آیه مطلق است و چون «نساء» مطلق است «لَّذِينَ» می‌شود مطلق، «يُؤْلُونَ» می‌شود مطلق.

پرسش:

پاسخ: این، آن نیست؛ برای اینکه شما اصلاً استخدام را نشنیدید و برای شما تازگی دارد. همین اصولی اگر مطّول می‌خواند، این‌طور حرف نمی‌زد! آن اصولیون ادیب؛ مثل مرحوم آقای بجنوردی، این‌گونه آدم‌هایی که ادبیاتشان خوب است، اینها بلدند که چطور حرف بزنند. این آقایان ما خیال می‌کنند این ضمیر «هم» به آن بر می‌گردد، اینکه استخدام نشد! شما اصلاً از اول درست معنا نکردی و به دام تخصیص افتادی. استخدام معنای آن این است که این لفظ یک معنا دارد، ضمیر بر می‌گردد به معنای دیگر آن، نه اینکه او را تخصیص بزند، معنای دیگر یعنی معنای دیگر! «فعلیکم بالمطّول»! اصلاً استخدام مسئله فقهی که نیست، مسئله اصولی که نیست، مسئله ادبی است.

خدا غریق رحمت کند اساتید ما را که مطّول نزد آنها می‌خواندیم بعضی از آنها شاگردان مرحوم آقای نائینی بودند و بعضی شاگردان مرحوم آقا ضیاء بودند، و آنهایی که نزدشان قوانین می‌خواندیم شاگردان مرحوم آخوند بودند. آنها

در آن بخش‌ها، در ادبیات خیلی کار می‌کردند و از ما امتحان می‌گرفتند. یادم است وقتی مطوّل می‌خواندیم امتحانی که گرفتند موضوع انشاء دادند، در موضوع انشاء دو بیت شعر را به ما دادند گفتند داوری کنید که اینها از نظر صنایع ادبی کدام یکی از آن دو شاعر در این بیتشان هنرمندانه‌تر ادبیات را رعایت کردند؟ یک بیت یادم نیست که چه بود، اما یک بیت که یادم است - سال 26 و 27 بود؛ یعنی هفتاد سال قبل - این است:

«به زیر لاله کدامین شهید مدفون است *** که از لحد به در افتاده گوشه کفنش» [6]

می‌گویند لاله به هر حال سرخ است. آن شاعر می‌گوید زیر این بوته لاله کدام شهید را دفن کردند که کفن خونی‌اش در آمده است، آن شاعر دیگر هم به همین سبک شعر گفته است؛ منتها آن استاد از ما سؤال کرد و موضوع انشای ما این بود که شما داوری کنید، بررسی کنید که کدام یک از این دو شاعر مسئله شهادت شهید را بهتر ترسیم کردند؟

استخدام عبارت از این است که یک لفظی را بگوییم ضمیر آن برگردد به معنای دیگر آن، نه اینکه آن را کوتاه کند. «النساء تارةً بالمعنى المطلق، تارةً بالمعنى نكاح دائم». این ضمیر «عَزَمُوا» به شوهرهای نکاح دائم برمی‌گردد، نه اینکه به همان‌ها برگردد او را کم کند، اینکه می‌شود تخصیص، اینکه معارض نیست. آنها که بلدند و از ادبیات خبری دارند که استخدام چیست، می‌گویند تعارض است بین استخدام و تخصیص، راهی برای ترجیح نداریم؛ حالا به اصل تمسّک می‌کنیم.

اگر این باشد فرمایش مرحوم مفید و سید مرتضی (رضوان الله علیهما) هر دو نقض می‌شود؛ منتها دست مرحوم مفید نسبت به روایات باز است، دست سید مرتضی کوتاه، چون قابل حجّیت نیست. این در همان‌جا مطرح است اما در مطوّل و مانند آن در کتاب‌های ادبی به «يُغَوِّلُهُنَّ» مثال می‌زدند، در بعضی کتاب‌های اصولی که به فنّ استخدام آشنا هستند به «يُغَوِّلُهُنَّ» مثال می‌زدند؛ دارد «و الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَجَعْنَ... وَ يُغَوِّلُهُنَّ أَحْقَرُ بَرْدَهُنَّ» [7] این «يُغَوِّلُهُنَّ» برای طلاق رجعی است. آن «و الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَجَعْنَ» چه طلاق بائن و چه طلاق رجعی، این «يُغَوِّلُهُنَّ»، این «هَنْ» به مطلقات رجعی برمی‌گردد، نه اینکه او را تخصیص بزند، این می‌شود استخدام؛ یعنی آن سر جایش محفوظ است، این هم سر جایش محفوظ است. این‌طور نیست که «و يُغَوِّلُهُنَّ أَحْقَرُ بَرْدَهُنَّ» چون ضمیر به مطلقات رجعی برمی‌گردد، آن «و الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَجَعْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» را تخصیص بزند، تخصیص نمی‌زند، این استخدام است، آن سر جایش محفوظ است، این هم سر جایش محفوظ است. آن مطلقات که باید چند طهر عدّه نگه بدارند همچنان هست، این «و يُغَوِّلُهُنَّ أَحْقَرُ بَرْدَهُنَّ»، این «هَنْ»، «هَنْ» ها، به «المطلقات بمعنی المطلّقات الرجعية» برمی‌گردد، نه اینکه «المطلقات» را تخصیص بزند.

این بحث در «ایلاء» بود. ایلاء مستحضرید که بحث یمین آن جدا بود که سوگند یاد کرد این کار را نکند؛ اگر سوگند منعقد شد؛ مثلاً اگر گفتیم متعلّق آن باید محمود و ممدوح باشد یا راجح باشد، آثار حَلْف بر او بار است؛ یعنی «حَنْت حَلْف» است و کفّاره دارد و مانند آن؛ ولی اثر لعان بار نیست.

در جریان «لعان» این‌جا هم همین مشکل را ما داریم. در جریان «لعان» سوره مبارکه «نور» این لعان را به «ازواج» اسناد داده است، زوج مطلق است چه نکاح دائم و چه نکاح منقطع؛ ولی می‌بینید صاحب ریاض (رضوان الله علیه) می‌گوید این «ازواج»

را که دارد این منصرف می‌شود به نکاح دائم، چرا؟ برای اینکه متعارف این است. شما در مسئله نکاح منقطع به همین «ازواج» تمسک کردید یا گفتید آنهایی که می‌گویند متعه مشروع نیست برای اینکه قرآن دو گروه «الْأَعْلَى الْأَزْوَاجُ» و «ازواج» منحصر در زوجه دائم است، شما آن‌جا گفتید که نه، «ازواج» مطلق است. در ردّ کسانی که می‌گویند آیه منحصر کرده است، چون آیه دارد که مرد نمی‌تواند نگاه کند مگر به ازواجش، پس ظاهر آیه این است که باید نکاح دائم باشد، شما گفتید نه، زوجه اعم از زوجه منقطع و دائم است؛ پس این را آن‌جا گفتید. این‌جا که سخن از لعان شد می‌گویید این «ازواج» منصرف به نکاح دائم است! این نقدی است که بر فرمایش مرحوم صاحب ریاض و مانند صاحب ریاض وارد است.

«ازواج» می‌شود مطلق، وقتی «ازواج» شد مطلق چه نکاح دائم و چه نکاح منقطع، لعان در هر دو هست که فرمایش مرحوم مفید همین است؛ لکن روایات ما دارد که لعان در نکاح متعه نیست.

در سوره مبارکه «نور» نسبت به «قذف» یک تعبیر دارد و نسبت به «ازواج» تعبیر دیگر؛ آیه چهار سوره «نور»: ﴿الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾ [8] این قذف است و رمی کنید؛ اما آیه شش: ﴿وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْأَزْوَاجَ﴾، این‌جا صاحب ریاض [9] می‌گوید «ازواج» منصرف است به نکاح دائم، ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ﴾ مسئله لعان مطرح است. آیا لعان در نکاح متعه مطرح است یا نه؟ اگر «ازواج» عام باشد، لعان در نکاح منقطع هم مطرح است؛ لکن روایات تخصیص می‌زند می‌گوید اصلاً در نکاح منقطع، لعان نیست.

آنچه مربوط به لعان هست در چند بخش مطرح است: یکی اینکه قلمرو لعان تا کجاست؟ لعان اصلاً در چه چیزی هست؟ در چه موردی انسان پنج بار سوگند یاد می‌کند و محکمه رای می‌دهد؟ سخن از بینه و مانند آن نیست، چون شاهی که در کار نیست و یمین او هم یمین مصطلح نیست.

لعان را مرحوم صاحب وسائل در جلد 22، صفحه 429، باب 10 به این صورت قلمرو لعان را مشخص کرد که لعان کجاها هست؟ «بَابُ أَنَّهُ لَا يَثْبُتُ لِلْعَانِ إِلَّا بِنَفْيِ الْوَلَدِ أَوْ الْقَذْفِ مَعَ دَعْوَى الْمَعْنَاةِ»، همین دو مورد؛ یکی اینکه شوهر بگوید این فرزند برای من نیست، یکی اینکه شوهر همسرش را متهم کند به حرام و بگوید من دیدم، دعوای معاینه کند؛ «وَلَا يَجُوزُ نَفْيُ الْوَلَدِ مَعَ اخْتِمَالِهِ وَ إِنْ كَانَتِ الْمَرْأَةُ مُتَّهِمَةً».

روایت اول آن که مرحوم کلینی [11] نقل می‌کند «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَدِيجٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ ذَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» این است که «لَا يَكُونُ الْعَانُ إِلَّا بِنَفْيِ الْوَلَدِ وَ قَالَ إِذَا قَذَّفَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ لَاعْنَهَا»؛ پس در قذف و رمی به زنا و در نفی ولد، لعان همین دو مورد است، ظاهر روایت هم حصر است. «لَا يَكُونُ الْعَانُ إِلَّا بِنَفْيِ الْوَلَدِ»، این یک؛ «وَ قَالَ إِذَا قَذَّفَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ لَاعْنَهَا»، این دو؛ اگر زن دیگری را چه «ذات البعل» و چه غیر «ذات البعل» متهم بکنند، دیگر جا برای لعان نیست.

روایت دوم این باب فرمود: «لَا يَقَعُ الْعَانُ»، مگر اینکه آمیزش کرده باشد «وَلَا يَكُونُ الْعَانُ إِلَّا بِنَفْيِ الْوَلَدِ»، [12] و آن حصر هم می‌شود حصر اضافی؛ زیرا در روایت اول، دو مورد برای آن ذکر کرده است.

این دو روایت قلمرو لعان را مشخص کرده است؛ اما حالا این لعان در کجاها هست و در کجاها نیست، آن را روایات باب پنج و باب ده مشخص کردند. در باب پنج؛ یعنی وسائل جلد 22 صفحه 419. [13] مرحوم کلینی 1

[14] « عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي غُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْخَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْخُرَّةِ يَفْذِفُهَا زَوْجُهَا وَهُوَ مَمْلُوكٌ»، حکم چیست؟ یک زن آزادی است و شوهرش مملوک است، او را قذف کرده، مَثِّهم کرده به زنا «قَالَ يَلَاغِيهَا»؛ لعان می‌کنند، راه‌حل آن این است. «وَعَنِ الْخُرَّةِ نَحْنَهُ أَمَةٌ فَيَفْذِفُهَا»؛ این مرد آزاد، کنیزی را به عنوان همسری دارد و او را مَثِّهم می‌کند به زنا، حکم چیست؟ فرمود راه‌حلش لعان است «يَلَاغِيهَا». پس در این مورد لعان هست. اگر روایتی داشتیم که خُرّ، امه را لعان نمی‌کند باید علاج شود.

در روایت دوم این باب که مرحوم کلینی **[15]** نقل کرد «سَأَلْتُهُ عَنِ الْخُرَّةِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَمْلُوكَةِ لِعَانٌ؟ فَقَالَ نَعَمْ وَبَيْنَ الْمَمْلُوكَةِ الْخُرَّةِ وَبَيْنَ الْعَبْدِ وَالْأَمَةِ وَبَيْنَ الْمُسْلِمِ وَالْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ»، اینها لعان است؛ اما «وَلَا يَقَوَّرَانِ وَلَا يَقَوَّرُ الشَّخْرُ وَالْمَمْلُوكَةُ». **[16]**

روایت سوم این باب این است که «سُئِلَ عَنْ عَبْدِ قَدْفَلَمَرَأَةٍ» راه‌حل چیست؟ فرمود: «يَتَلَاغِيَانِ كَمَا يَتَلَاغِيَانِ الْآخَرَارَ». **[17]**

در مسئله «قذف» آمده خُرّ، امه، مملوک، مملوکه، اینها لعان دارند. در باب ده نفی کرده است؛ روایت اول باب ده که مرحوم کلینی **[18]** «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ ابْنِ أَبِي يَغْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» نقل کرد این است که فرمود: «لَا يَلَاغِيَنَّ الرَّجُلَ الْمَرْأَةَ الَّتِي يَتَمَتَّعُ بِهَا»، **[19]** لعان نمی‌کند، در نکاح متعه نیست. آن‌جا سخن از زوج و زوجه بود، نه سخن از نکاح که نکاح منقطع بود یا دائم، منافات ندارد، پس تعارضی هم در کار نیست.

روایت دوم این باب که فرمود: «لَا يَلَاغِيَنَّ الْخُرَّةَ وَالْأَمَةَ وَلَا الْيَمِيَّةَ وَلَا الَّتِي يَتَمَتَّعُ بِهَا»، **[20]** این با آن روایات قبلی معارض است، چرا؟ برای اینکه در آن‌جا در روایت باب پنج داشت «عَنِ الْمَرْأَةِ» که آزاد است «يَفْذِفُهَا زَوْجُهَا وَهُوَ مَمْلُوكٌ» فرمود لعان است، «وَعَنِ الْخُرَّةِ نَحْنَهُ أَمَةٌ فَيَفْذِفُهَا قَالَ يَلَاغِيَهَا» فرمود لعان است. این‌جا هم می‌فرماید خُرّ و امه و همچنین مسلمان و ذمی و همچنین عقد انقطاعی، لعان در آن نیست. این «لَا يَلَاغِيَنَّ» مطلق است چه لعان قذفی و چه لعان نفی ولد؛ آن‌جا که لعان قذفی را ثابت می‌کند می‌شود مخصّص این عموم یا مقید این اطلاق، آن‌جا که نفی ولد را ثابت می‌کند که تعارضی هم در کار نیست.

پس در نکاح متعه ما معارضی نداشتیم، مگر عمومات که تخصیص می‌خورد؛ اگر «أَزْوَاجُهُم» که در سوره مبارکه «نور» آمده شامل نکاح منقطع بشود، با این روایت تخصیص می‌خورد، خبر واحد هم حجت است و مخصّص آیه، مخصّص عموم می‌تواند باشد و اگر لعان به معنای نفی ولد بود، در آن موارد نیست.

«فتحصل» که قلمرو لعان دو چیز است: قذف به زنا و نفی ولد؛ این قذف در خیلی از موارد ثابت است، نفی ولد در بعضی از موارد ثابت نیست، جمع بین روایاتی که لعان خُرّ و امه و مانند آن را ثابت می‌کند برمی‌گردد به قذف زنا و روایتی که نفی می‌کند، برمی‌گردد به لعان در نفی ولد.

[1] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی ج 2، ص 250-252.

[2] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی ج 2، ص 251.

[3] المسائل الصاغانیة، الشیخ المفید ج 1، ص 46.

[4] المسائل الناصریات، السید الشریف المرتضی ج 1، ص 355.

- [5] [بقره/سوره 2، آیه 226.](#)
- [6] [دیوان غبار همدانی.](#)
- [7] [بقره/سوره 2، آیه 228.](#)
- [8] [نور/سوره 24، آیه 4.](#)
- [9] [رياض المسائل في تحقيق الأحكام بالذلائل، السيد علي الطباطبائي ج 12، ص 271.](#)
- [10] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 429، باب 9، ح، ط آل البيت.](#)
- [11] [الكافي - ط الاسلاميه، الشيخ الكليني ج 6، ص 166.](#)
- [12] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 429، باب 9، ح، ط آل البيت.](#)
- [13] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 419، باب 5، ح، ط آل البيت.](#)
- [14] [الكافي - ط الاسلاميه، الشيخ الكليني ج 6، ص 163-164.](#)
- [15] [الكافي - ط الاسلاميه، الشيخ الكليني ج 6، ص 164.](#)
- [16] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 419، باب 5، ح، ط آل البيت.](#)
- [17] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 419، باب 5، ح، ط آل البيت.](#)
- [18] [الكافي - ط الاسلاميه، الشيخ الكليني ج 6، ص 166.](#)
- [19] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 430، باب 5، ح، ط آل البيت.](#)
- [20] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 430، باب 5، ح، ط آل البيت.](#)